

وقتی مسأله یک مهاجر در سطوح اولیه زندگی، یعنی حیات خود و خانواده اش به این قوانین و به این مسئولین دارای قدرت گره خورده است، پس او مجبور است با این قدرت تعاملاتی داشته باشد و در مواجهه با آن نهاد به گونه ای برخورد کند که آنها خوششان بیاید و در چهارچوب استانداردهای آنها بگنجد

شرکت کند. یعنی قانون این محدودیت را برای او ایجاد کرده است. یا مثلاً عمل پیوند کلیه و قلب و... در ایران ممنوع است. خانواده‌هایی بودند که پدر و مادرشان را به خاطر وجود این محدودیت‌ها از دست داده‌اند. یعنی حتی اگر پیوند، از بدن یک مهاجر هم باشد، بازهم امکان عمل در ایران وجود ندارد و بودند کسانی که چون نتوانستند بموقع برای عمل به کشور دیگری بروند، عزیزان خود را از دست دادند. شمارش و احصای این محدودیت‌ها خودش یک فرصت مجزا می‌طلبد؛ لذا به طور خلاصه این کوچک تعریف کردن کیک منافع، به مسأله رقابت‌های منفی داخل مهاجرین دامن زده است و این مسأله روی شکاف‌ها و رقابت‌های منفی قومیتی مهاجرین سوار شده است و آنها را تشدید کرده است.

#### • خود سانسوری

یکی از تبعات دیگر محدودیت - که گفتیم موجب رقابت‌های منفی شده است - به وجود آمدن خود سانسوری در مواجهه با دستگاه‌های حاکمیتی است؛ مسأله‌ای که البته خود این دستگاه‌های متولی امور مهاجرین هم در وقوع آن مؤثر بوده‌اند. یعنی از یک طرف فشار محدودیت‌ها و از طرف دیگر نوع مواجهه از بالا به پایین دستگاه‌ها - به دلیل اینکه ماهیت این دستگاه‌ها عمدتاً نظامی، امنیتی و انتظامی است - به این مسأله دامن زده است. وقتی مسأله یک مهاجر در سطوح اولیه زندگی، یعنی حیات خود و خانواده اش به این قوانین و به این مسئولین دارای قدرت گره خورده است، پس او مجبور است با این قدرت تعاملاتی داشته باشد تا بتواند از این امکان بهره ببرد؛ لذا مجبور است در مقابل آن مسئول و در مواجهه با آن نهاد به گونه ای برخورد کند که آنها خوششان بیاید و در چهارچوب استانداردهای آنها بگنجد.

مثلاً همین دوره یکسال اخیر که بیشترین هجوم فرار از افغانستان داشت اتفاق می‌افتاد، بسیاری از مهاجرین نگران بودند و به دنبال یافتن راهی برای آوردن خانواده‌های خودشان به ایران بودند و اینجا یکسری از افغانستانی‌هایی که ارتباطات داشتند برای خانواده، دوستان و بعضاً برای خویشان و خاندان خودشان مجوز ورود گرفتند و البته در همین زمان، عده زیادی هم به علت نداشتن ارتباط، هیچ کاری نتوانستند بکنند. پس مسأله اینجاست که از طرفی نهاد‌های مسئول، ارتباطات اندکی با گستره امکانات، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های مهاجرین دارند و چون تنها دایره این شناخت و ارتباط با مهاجرین بسیار اندک است، سبب شده تارانت و انحصار به وجود بیاید.

#### • تجربه تحقیر!

یکی دیگر از نتایج و تبعات این سیاست‌ها تحقیر مهاجرین است. مثالی عرض کنم: یک روز ساعت حدوداً ۶ صبح بیدار شدم و متوجه شدم چند ساعت قبل یکی از رفقای افغانستانی به من زنگ زده؛ وقتی زنگ زدم، گفت: «شب پدر من مشکل قلبی پیدا کرده بود و رفته بودیم بیمارستان - در همان ایامی که کارت‌های بانکی مهاجرین مسدود شده بود - و آنجا می‌گفتند: تا هزینه‌اش را واریز نکنید ما نمی‌توانیم کاری کنیم. وقتی به شما زنگ زدم و جواب ندادید، مجبور شدم بروم به ایرانی‌های دیگر و بزنم و کارت‌شان بدهم و بگویم: من طلبه «جامعه المصطفی» هستم و ما ساکن اینجا هستیم؛ خلاصه بعد از نیم ساعت یک نفر به ما اعتماد کرد و حاضر شد پول قرض بدهد.» و این صرفاً یک نمونه کوچک بود و از تجربه تحقیر مهاجرین در ایران می‌توان کتاب‌ها نوشت. نکته اینجاست که محدودیت شاید قابل